

حرمسرای



قذافی

آیک کوژان • ترجمه بیژن اشتري

Cojean, Annick

کوژان، آنیک، ۱۹۵۷ م.

حرمسرای قذافی / آنیک کوژان، ترجمه بیژن اشتری - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۷.

ص. ۳۶۴

ISBN 978-600-405-239-9

شابک ۹-۲۳۹-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸

proies, [2013]

عنوان اصلی:

کتاب حاضر از ترجمه انگلیسی تحت عنوان "Gaddafi's harem" به فارسی برگردانده شده است.

فی، مهر، ۱۹۴۳ - ۲۰۱۱ م. روابط با زنان

Qaddafi, Muammar - relations with women

rape-libya

نجاوز به عنف - لیبی

dictatorship-libya

دیکتاتور - لیبی

women - violence against - Libya

زنان - لیبی - خشونت علیه

اشتری، بیژن، ۷۳۳ م. جم

۹۶۱/۲۰۴۲

ح ۹ گ - ۲۳۶/۱



دفتر مرکزی: خیابان کریم ن زند/ بین ایرانشهر و ماهشهر/ پ ۱۵۰/ طبقه چهارم

فروشگاه: خیابان کریم ن زند/ بین ایرانشهر و ماهشهر/ پ ۱۴۸

توزیع: خیابان کریمخان زند/ بین ایرانشهر و ماهشهر/ پ ۱۵۰/ طبقه همکف

تلفن گویا: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶ - ۸۸۲۰۲۴۳۷ - ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: w. salespublication.com

• پست الکترونیک: salesspub@gmail.com - info@salespublication.com

حرمسرای قذافی

• آنیک کوژان • ترجمه بیژن اشتری • ناشر: نشر ثالث

• مجموعه تاریخ ایران و جهان و خاطرات سیاسی

• چاپ اول: ۱۳۹۷ / ۱۱۰۰ نسخه

• لیتوگرافی: ثالث • چاپ: سازمان چاپ احمدی • صحافی: مینو

• کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 978-600-405-239-9

شابک ۹-۲۳۹-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۱	مقاله
۲۳	قسمت اول: داستان ثریا
۲۵	۱. دوره کودکی
۴۳	۲. زندانی
۵۹	۳. باب العزیزیه
۷۱	۴. رمضان
۸۷	۵. حرم
۹۹	۶. آفریقا
۱۰۹	۷. حشام
۱۲۵	۸. فرار
۱۳۱	۹. پاریس
۱۴۹	۱۰. چرخ دنده ها
۱۶۳	۱۱. آزادی
۱۷۳	قسمت دوم: تحقیقات
۱۷۵	۱. پا در جای پای ثریا
۲۰۱	۲. «لیبی»، خدیجه، لیلا... و خیلی های دیگر
۲۳۳	۳. آمازون ها
۲۵۳	۴. درنده
۲۷۳	۵. مالک کائنات

۲۸۵	۶. منصور ضو
۲۹۹	۷. شریک جرم‌ها و تدارک‌چی‌ها
۳۲۱	۸. میروکه
۳۳۳	۹. یک سلاح نظامی
۳۴۵	گفتار واپسین
۳۵۹	مؤخره
۳۶۳	پایه‌های

مقدمه مترجم

روزهایی که مشاهدات ترجمه این کتاب بودم مصادف شده بود با اوج‌گیری جنبش مینو (Mein Kampf)؛ جنبشی که در عرصه فضای مجازی به ابتکار الیسا میلانو، بازیگر آمریکایی، به حمایت از قربانیان آزار جنسی آغاز شده است. میلانو با شجاعت تمام برده‌ها و جرائم جنسی هاروی واینستین، تهیه‌کننده قدرتمند سینمای آمریکا، مردان و از همه زنان و دخترانی که قربانی تعرض‌های جنسی شده بودند خجسته که بیش از این سکوت نکنند و از ظلمی که بر آن‌ها رفته آشکارا سخن بگویند. پس از واینستین مردان قدرتمند دیگری، از جمله وزیر دفاع بریتانیا و مدیرعامل شرکت تسلیحاتی اوبر، مجبور به کناره‌گیری از مشاغل خود شدند چراکه قربانیانشان به صدا درآمده و دست آن‌ها را به عنوان آزارگر یا متجاوز جنسی رو کرده بودند. این جهان ظلم‌ستیز همچنان ادامه دارد.

ثریا، شخصیت اصلی در کتاب حرمسرای قذافی، نیز یکی از قربانیان تجاوز جنسی است که خیلی زودتر از الیسا میلانو شجاعت یافته بود دست متجاوز را — شاید بزرگ‌ترین متجاوز قرن را — رو کند و از تجربیاتش به عنوان یک برده جنسی اسیر در دست یکی از مشهورترین جباران تاریخ برای مردم جهان سخن بگوید. ثریا که یک شخصیت واقعی است، در این کتاب نقاب از چهره مردی برمی‌دارد که خود را همچون یک رهبر مسلمان انقلابی به مردم کشورش و

کشورهای منطقه جا زده بود. اما واقعیت قضیه این بود که معمر قذافی با توسل به ابزار تجاوز جنسی توانسته بود برای مدت چهل و دو سال بر لیبی حکومت کند. در این چهل و دو سال صدها زن و مرد جوان قربانی جرائم جنسی این هول‌انگیزترین دیکتاتور تاریخ بشر شدند. اما از بین این قربانیان فقط تعداد معدودی جرئت پیدا کردند که دست به افشاگری بزنند و داستان‌های خود را به‌یاد بیاورند. رازهای قذافی به دلایلی که در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده می‌توانست تا سال‌ها و دهه‌ها یا شاید حتی تا ابد مکتوم بماند. قربانیان از ترس «بی‌آبرو» شدن در جامعه سنتی لیبی سکوت اختیار کرده بودند و این سکوتی بود که قذافی به بهره‌گیری از آن توانسته بود برای چهل و دو سال به صورت مستمر مرتکب جرائم جنسی شود. اما آنیک کوژان، نویسنده فرانسوی کتاب حرمسرای قذافی موفق شد تعدادی از قربانیان را به سخن گفتن وادارد. حرمسرای قذافی برای اولین بار لیبیایی‌ها و مردم جهان را با چهره واقعی دیکتاتور مخوف لیبی آشنا کرد. کوژان با انعکاس شهادت‌هایی که از سوی شاهدان موثق بیان شده ثابت می‌کند قذافی نه تنها «رهبر مسلمانان جهان» نبود، ناقض بزرگ همه اصول اسلامی هم بود. قذافی همیشه می‌کوشید خود را مسلمانی سوپرانقلابی جلوه دهد. امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، از معدود رهبران مذهبی‌ای بود که توانسته بود ذات و هویت واقعی قذافی را بشناسد. امام موسی صدر به همین دلیل کوشش فراوانی کرد برای مسلمانان کشورهای عربی روشن کند این دیکتاتور قسی القلب هیچ نسبتی با اسلام ندارد. برخی از کسانی که امام موسی صدر را از نزدیک می‌شناختند، برای مثال جلال‌الدین فارسی^۱ - معتقدند دلیل کشته شدن امام موسی صدر به دست قذافی همین موضوع بوده است.^۲

۱. از مصاحبه خبرگزاری فارس با جلال‌الدین فارسی در ۲۰ بهمن ۱۳۹۶ - م.

۲. در مورد کشته شدن امام موسی صدر نظرات متفاوتی وجود دارد و حتی عده‌ای معتقدند که او هنوز زنده است، اما غالباً بر این باورند که ایشان به دست عوامل قذافی به شهادت رسیده است. - م.

حرمسرای قذافی زندگینامه قذافی نیست و خواننده نباید به این کتاب همچون زندگینامه سیاسی قذافی نگاه کند. این کتاب، در واقع فقط به یک وجه هولناک از زندگی قذافی می‌پردازد؛ وجهی که عملاً تبدیل به جزئی از ساختار حکومتی رژیم قذافی شده بود. نویسنده کتاب برایمان شرح داده چگونه قذافی تعرض جنسی را تبدیل به ابزاری برای استیلا بر دیگران کرده بود. در این جا منظور از «دیگران» طیف وسیعی را شامل می‌شود؛ از بردگان جنسی ساکن در حرم سرا تا رقبای سیاسی بالقوه و بالفعل قذافی و نیروهای شبه نظامی‌ای که در «های پایانی حیات قذافی علیه او می‌جنگیدند. قذافی‌ای که در این کتاب به تحریر کشیده شده به قدری هول‌انگیز است که شاید باورش برای خوانندگان مشکل باشد. اما کتاب به قدری مستند و خوب پژوهش شده است که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند. در آنیک کوزان به خاطر این کتاب چندین جایزه معتبر جهانی را از آن خود کرده است. او با سند و مدرک به ما نشان می‌دهد که قذافی هیولایی بی‌بدیل در میان هم‌تایان دیکتاتورش بود. در پاییز ۲۰۱۲ مردم لیبی عاقبت موفق به سرنگونی دیکتاتور شدند اما در هیچ کجا دنیای ساقط شدن دیکتاتور به معنای برقراری دموکراسی نیست. لیبی در دوران پس از قذافی به کشوری چندپاره و از هم گسیخته تبدیل شده است؛ کشوری که در آن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی جولان می‌دهند. از خدای شفته امروز لیبی خیلی‌ها را به این نتیجه رسانده که «ای کاش قذافی ساقط نمی‌شد و همچنان بر سر کار بود!» کسانی که چنین عقیده‌ای دارند بهتر است حتماً کتاب حرمسرای قذافی را بخوانند تا متوجه شوند قذافی هیولایی به مراتب قسی‌ال‌ب‌تر و دهشتناک‌تر از داعش بود. لیبی مثل بسیاری دیگر از کشورهای بیرون‌آمده از پیمیره یک‌تازری، در مرحله گذار به دموکراسی به سر می‌برد و این مرحله، آن‌چنان که در همه کشورهای اروپای شرقی در دوره پساکمونیستی شاهدش بودیم، برای مردم بسیار دردناک و رنج‌آور است. اما گریزی از آن نیست. قذافی مانعی بود که مردم لیبی برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و مرفه باید آن را از سر راه برمی‌داشتند. اما این تنها مانع نیست، موانع دیگری هم بر سر راه لیبیایی‌ها وجود دارد که آن‌ها

باید یکایک کنارشان بزنند. جدای از همه این‌ها، با هیچ منطق و استدلالی نمی‌توان وجود دیکتاتور را توجیه کرد و فراموش نکنیم قذافی یک دیکتاتور متعارف نبود؛ او تجسم شر مطلق و همپیمانِ اهریمن بود. قذافی این کتاب تنها با جباران خونریز و منحرف نیمه‌واقعی / نیمه‌افسانه‌ای چون کالیگولا قابل مقایسه است.

بیژن اشتری

۲۱ بهمن ۱۳۹۶

www.ketab.ir

مقدمه

ابتدا بگویم که ثریا وجود دارد.

ثریا و چشم‌های سیاهش، دهان محزونش و خنده‌های بلند و پرسروصدایش. ثریا که به سرعت بری از خنده به گریه می‌رود و از عطفوت به عناد. ثریا و رازش، حزن و اندوهش، طایانسر. ثریا و قصهٔ مبهوت‌کننده‌اش در بارهٔ دختر کوچولوی شاد و خندانی که به جنگ یک دیوانه افتاد. ثریا دلیل شکل‌گیری این کتاب است.

در اکتبر ۲۰۱۱، در یکی از آن روزهای شاد و آشنای پس از دستگیری و مرگ معمر قذافی^۱، دیکتاتور لیبی، با ثریا دیدار کردم. در اطراف روزنامهٔ لوموند^۲ به طرابلس^۳ پایتخت لیبی رفته بودم تا در بارهٔ نقش زنان در انقلاب^۴ تحقیق کنم. دورهٔ شوریده‌واری بود و سوژه برایم مفتون‌کننده.

هیچ تخصصی در بارهٔ لیبی نداشتم. در واقع، این اولین سفرم به لیبی بود. مجذوب شجاعت شگفت‌انگیز رزمندگانی شدم که برای ساقط کردن جباری جنگیده بودند که چهل و دو سال بر کشورشان حکم رانده بود. اما چیزی که

1. Muammar Gaddafi

2. Le Monde

3. Tripoli

۴. اشاره به انقلاب لیبی که در اکتبر ۲۰۱۱ منجر به سرنگونی معمر قذافی شد. - م.

توجهم را خیلی جلب کرد غیبت کامل زنان در فیلم‌ها، عکس‌ها و گزارش‌های مربوط به انقلاب بود. با فرارسیدن بهار عربی^۱ نسیم‌های امید بر سرتاسر این منطقه از جهان وزیده بود. زنان تونس با حضور در عرصه‌های عمومی قدرتشان را به نمایش گذاشته بودند و زنان مصری با حضور شجاعانه‌شان در میدان التحریر اعتمادبه‌نفس و روحیه بالای خویش را. اما زنان لیبی کجا بودند؟ آن‌ها در حین انقلاب چه کرده بودند؟ مگر این همان انقلابی نبود که آن‌ها از مدتها پیش در طلبش بودند، آغازگرش بودند و از آن حمایت کرده بودند؟ پس چرا حالا غرورشان را مخفی کرده بودند؟ یا به احتمال بیش‌تر، چرا آن‌ها از انتظار عمومی پنهان‌کننده داشته شده بودند؟ لیبی کشوری بود که تا قبل از انقلاب، جهانیان فقط آن را به واسطه لودگی‌های قذافی و محافظان مؤنثش می‌شناختند. این‌ها زنان یونیفرم‌پوش و مسلحی بودند که رهبر لیبی می‌کوشید آن‌ها را به عنوان پرچمداران انقلاب خردش جا بزند، و حالا، چرا هیچ خبری از زنان لیبیایی نبود؟ آن‌ها کجا بودند؟

خبرنگاران مردی که حوادث انقلاب لیبی را از بنغازی^۲ تا سرت^۳ دنبال کرده بودند به من گفته بودند که هرگز به هیچ‌کس جز تعدادی اشباح محجبه سیاهپوش برنخورده بودند زیرا رزمندگان سیبایی به صورت نظام‌مندی مانع دسترسی آن‌ها [خبرنگاران مذکر غربی] به مادرها، زنان، خواهران‌شان شده بودند. آقایان همکارم، که متقاعد شده بودند زنان هیچ نقش در تاریخ لیبی ایفا نکرده‌اند، با لحن کنایه آمیزی به من گفتند: «شاید تو از ما خوش‌شانس‌تر باشی!» آن‌ها از این حیث درست می‌گفتند. خبرنگاران زن بودن به آن‌ها امتیازی

۱. «بهار عربی» اشاره‌ای است به انقلاب‌هایی که در کشورهای شمال آفریقا که از دسامبر ۲۰۱۰ آغاز و منجر به سقوط دیکتاتورهای منطقه شد. - م.

۲. Benghazi؛ بندری در هشتاد کیلومتری شرق طرابلس و همچنین دومین شهر پر جمعیت لیبی که در مشرق این کشور واقع شده است. - م.

۳. Sirte؛ شهری بندری با ۸۰ هزار جمعیت که در میانه راه طرابلس به بنغازی واقع شده. این شهر زادگاه معمر قذافی است. - م.

انحصاری می‌دهد تا در این نفوذناپذیرترین کشور دنیا بتوانید به کلیت جامعه، و نه فقط به مردهای آن دسترسی پیدا کنید. در نتیجه فقط چند روز طول کشید تا با انبوهی از زنان و مردان لیبیایی دیدار و گفتگو کنم و سرانجام پی ببرم که نقش زنان در موفقیت انقلاب لیبی نه تنها مهم که حیاتی بوده است. مردی که از رهبران انقلابیون بود به من گفت که زنان «اسلحهٔ مخفی انقلاب» بودند. آن‌ها مردان انقلابی لیبی را تشویق کرده، خورد و خوراکشان را تهیه کرده، در خانه‌هایشان به آن‌ها پناه داده، از آن‌ها مراقبت کرده، در تسلیح و تجهیز آن‌ها مشارکت کرده و راه‌های اطلاعات حیاتی و مهم را به آن‌ها منتقل کرده بودند. زنان در تأمین پول برای خرید سلاح مشارکت داشتند، جاسوسی سپاهیان قذافی را کرده و اطلاعات دست‌مده از این جاسوسی‌ها را در اختیار انقلابیون گذاشته بودند و هزاران کیلو دارو را در بیمارستان‌های دولتی و ارتشی - از جمله بیمارستانی که مدیرش دخترخواندهٔ قذافی، (همان زنی که قذافی در ۱۹۸۶ به دروغ مدعی شده بود در بمباران آمریکایی، کشته شده است) - به سرقت برده و به دست انقلابیون رسانده بودند تا صرفه‌داوان محرومان انقلاب شود. زنان انقلابی لیبیایی خطرات باورنکردنی بسیاری را تحمل شده بودند: دستگیری، شکنجه، تجاوز، تجاوز - که در لیبی بدترین جرم ممکن به شمار می‌رفت - رویه‌ای معمول و سلاحی مجاز در جنگ تلقی می‌شد. زنان جرم و روحشان را وقف این انقلاب کرده بودند. آن‌ها غیرتمندانه، شجاعانه و قهرمانانه در انقلاب شرکت کرده بودند. یکی از آن‌ها به من گفت: «زنان یک خرده - سبب شخصی با سرهنگ [قذافی] داشتند که باید آن را تسویه می‌کردند».

«یک خرده حساب شخصی»... باید مدتی می‌گذشت تا معنای این اشاره را بفهمم. لیبیایی‌ها چهار دهه دیکتاتوری قذافی را تحمل کرده بودند و تسویه حسابشان هم قاعدتاً باید عمومی می‌بود و نه شخصی. دیکتاتور لیبی طی

۱. رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری آمریکا، در ۱۹۸۶ پس از آنکه نقش قذافی در انجام یک عملیات مرگبار تروریستی در اروپا ثابت شد دستور بمباران اقامتگاه قذافی در لیبی را داد. قذافی بعداً به دروغ مدعی شد که دخترخوانده‌اش در این حملهٔ هوایی کشته شده است - م.

چهل و دو سال حکمرانی اش، همه حقوق و آزادی‌های فردی را نقض کرده، نظام‌های بهداشتی و آموزشی کشور را تخریب کرده، تأسیسات زیربنایی کشور را رو به فقر آورده، مردم را فقیر کرده، فرهنگ را به ویرانی کشانده، پول نفت را حیف و میل کرده، و کشور را در صحنه جهانی منزوی کرده بود... پس چرا صحبت از «تسویه حساب شخصی» زنان بود؟ مگر نه این‌که نویسنده کتاب «بازگشت به خانه» بارها ادعا کرده بود که مردان و زنان در لیبی برابرند؟ مگر خود او به صورت نظام‌مندی خودش را به عنوان مدافع زنان معرفی نکرده بود؟ مگر خود او حداقل از ازدواج دخترها را به بیست سال افزایش نداده و چند همسری را محکوم نکرد بود؟ مگر بدرفتاری جامعه مردسالار با زنان را محکوم نکرده و حقوق بیش‌تر را بر قیاس با دیگر کشورهای مسلمان برای زنان مطلقه لیبیایی قائل نشده بود؟ اگر «آقامی نظامی زنان» را برای آموزش نظامی دادن به زنان لیبی و دیگر کشورهای مسلمان تأسیس نکرده بود؟ یک قاضی زن، که در لیبی شهرت زیادی دارد، بعدها به من گفت: «همه این‌ها چیزی جز خزعبلات، ریاکاری و اداهای مضحک نبود. ما زنان جملگی طعمه‌های بالقوه قذافی بودیم».

در همین زمان بود که من برای اولین بار اثر «ایام و پای حرف‌هایش نشستیم» مسیره‌های مادر صبح ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ با هم تلاقی پیدا کرد. تحقیقاتم را کامل کرده بودم و قصد داشتم فردا از طریق تونس، طرابلس و سوی پاریس، ترک کنم. از بازگشت به خانه متأسف بودم. گرچه اذعان می‌کنم که پاسخ پرسش اولم در باره مشارکت زنان در انقلاب را یافته بودم و کوله‌بارم پر از داستان‌ها و ماجراهای مفصلی بود که نبرد زنان لیبی را به تصویر می‌کشید، اما هنوز پرسش‌های بسیار زیادی بی‌پاسخ مانده بود. تجاوزهای دسته‌جمعی‌ای که سپاهیان و مزدوران تحت امر قذافی مرتکب شده بودند موضوعی بود که در زمره تابوها [محرّمات] به شمار می‌رفت. مقامات، خانواده‌ها و سازمان‌های

۱. این کتاب که حاوی نظرات معمر قذافی در باره نظام حکومت‌داری است اولین بار در سال ۱۹۷۵ چاپ و منتشر شد. لیبیایی‌ها موظف به خواندن و حفظ کردن این کتاب بودند. - م.

زنان ترجیح می‌دادند در این باره سکوت کنند؛ سکوتی که می‌توانستی پشت آن خشم و ناراحتی را تشخیص بدهی. «دادگاه جنایات بین‌المللی»، که تحقیقاتی را در باره این تجاوزها آغاز کرده بود، موقعی که وکلایش کوشیدند با قربانیان ملاقات کنند، با مشکلات و موانع وحشتناکی روبرو شد. این زن‌ها در دوره قبل از انقلاب رنج‌های بسیاری کشیده بودند اما حالا کسی تمایلی نداشت در این باره صحبت کند. وقتی موضوع را با مخاطبانم در میان می‌گذاشتم، معمولاً آه‌های بلند متوالی می‌کشیدند و زیرچشمی نگاه‌های مرموزی به من می‌کردند و می‌دقت می‌کردند که به چه چیزهایی وجود داشت. غالباً می‌گفتند: «فایده‌ی طرح چنین اعمال، جنایت‌های شریرانه و نابخشودنی‌ای چیست؟» هرگز به هیچ‌کسی رنجور بودم که حاضر باشد به عنوان یک قربانی شهادت بدهد. حتا هیچ قربانی‌ای حاضر نبود شهادتی بدهد که در آن کوچک‌ترین اشاره‌ای به «قائد اعظم» - معمر قذافی - شده باشد.

اما بعد ثریا از راه رسید. شان سه‌امی روی انبوه موهای جمع شده در پشت سرش کشیده بود، عینک آفتابی بر روی بینی به چشمانش زده بود و شلوار موج گل‌وگشادی پوشیده بود. لب‌های پروانه‌اش آدم را به یاد آنجلینا جولی^۱ می‌انداخت، و موقعی که می‌خندید نشاطی کودک‌وار بر چهره‌اش نمایان می‌شد؛ چهره‌ای که به رغم آثار رنج‌های پیشین سوز ریبنا بود. عینکش را از چهره برداشت و همزمان ازم پرسید «به نظرت چند ساله هستم؟» اضطرابانه منتظر پاسخ ماند و، قبل از این‌که بتوانم جوابش را بدهم، گفت: «احساس می‌کنم چهل و دو ساله هستم!» احساس می‌کرد پیر است؛ او فقط بیست و دو سال سن داشت.

آن روز در طرابلس آفتاب درخشانی می‌تابید؛ طرابلس شهری در ساحل دریای مدیترانه. هفت هشت روز پیش معمر قذافی کشته شده بود؛ «شورای ملی انتقالی» رسماً آزادی کشور را اعلام کرده بود؛ و «میدان سبز» که حالا به «میدان

۱. بازیگر فیلم‌های هالیوودی. - م.

شهدا» تغییر نام داده بود، شب قبل جمع سرخوش دیگری از ساکنان طرابلس را به خود دیده بود که دور هم جمع شده بودند، اسامی الله و لیبی را فریاد می‌کشیدند، سرودهای انقلابی می‌خواندند و با کلاش‌نیکف‌هایشان به آسمان بالای سرشان شلیک می‌کردند. هر محله شهر شتری را آورده و آن را در برابر مسجد محل قربانی کرده و گوشتش را بین آوارگان شهرهای دیگر و جنگ‌زدگان تقسیم کرده بود. آن‌ها می‌گفتند: «ما با هم متحد و همبسته‌ایم و از هر زمان دیگری که در زندگیمان به یاد داریم شادتر هستیم.» آن‌ها خسته هم بودند؛ کاملاً از با افتاد. نتوان از بازگشت به سرکار و از سرگیری امور روزمره‌شان. لیبی بدون قذافی، تصورناپذیر بود.

انواع وسایل بتلیه در سطح شهر در حرکت بود، شورشیان را می‌دید که روی کاپوت‌ها و سقف بی‌ماشین‌ها نشسته‌اند یا از در و پنجره‌های آن‌ها آویزان. هر کدام سلاحی در دست داشتند و آن را به علامت پیروزی به رهگذران نشان می‌دادند. رانندگان با یک دست فرمان را در دست گرفته و با دست دیگر بوق می‌زدند، انگار دارند عروس را به جشن عروسی می‌برند. مردم فریاد می‌زدند «الله اکبر»، هم‌دیگر را در آغوش می‌کشیدند و با انگشتانشان علامت پیروزی (V) رسم می‌کردند. به هم نشان می‌دادند، دور سرشان نواری پارچه‌ای به رنگ قرمز و سیاه و سبز بستند و گردن یا بازوبندی به همین رنگ [رنگ پرچم لیبی] به دور بازویشان و اصلاً به همین خیالشان نبود که اکثرشان زمانی به انقلاب ملحق شده بودند که پیروزی مسجد و راه‌معی به نظر رسیده بود. از زمان سقوط سرت، آخرین دژ مقاومت «قائد اعظم» و اعدام فوری‌اش، هر کسی خودش را یک انقلابی معرفی می‌کرد.

ثریا کناری ایستاده بود و به آن‌ها نگاه می‌کرد و احساس افسردگی می‌کرد. آیا این فضای پرسروصدای شعف‌آلود که از بعد از مرگ قائد اعظم حاکم شده بود عاملی بود تا خمودگی ثریا حالتی تلخ‌تر پیدا کند؟ آیا تجلیل از شهدا و قهرمانان انقلاب، عاملی بود تا او به یاد جایگاه غم‌انگیزش به عنوان یک قربانی شرمسار به دردخور که باید رازش را پنهان نگه دارد بیفتد؟ آیا انقلاب وادارش

کرده بود مصیبت‌هایی را که تا حالا در طول زندگی‌اش تحمل کرده بود ارزیابی کند؟ او هیچ پاسخی برای این پرسش‌ها نداشت و قادر به ارائه هیچ توضیحی نبود. تنها چیزی که احساس می‌کرد بی‌عدالتی بود؛ حس سوزان بی‌عدالتی محض. نمی‌توانست رنج درونی‌اش را بیان کند و طغیان درونی‌اش را داد بزند. و همه این‌ها مضطربش می‌کرد. فلاکت ثریا امر ناشنیده‌ای در لیبی بود و بیان آن بسیار دشوار. ترس او از بیان فلاکتش برطرف شد. سکوت ناممکن بود. سکوت کار رستی نبود.

ثریا صبی بود. شالش را دور نیمه پایینی صورتش بسته بود و هرازگاه گونه‌ای از شالش را می‌گزید. اشک از گونه‌هایش پایین آمد، اما به سرعت اشک‌هایش را پاک کرد. او گفت: «معمّر قذافی زندگی‌ام را نابود کرد.» ثریا باید حرف می‌زد. در آن لحظه، او می‌توانست بیشتر از آن بود که بتوان خموشانه تحملشان کرد. او گفت: «زخم‌هایی دارم؛ زخم‌هایی که باعث کابوس‌های شبانه‌اش بودند. و ادامه داد: «هر حرفی هم بزنم، هر کس باور نخواهد کرد من از چه جهنمی آمده‌ام و چه بر سرم رفته است.» همین حس حتمی‌ت می‌تواند تصورش را بکند.» ثریا با نومییدی سرش را تکان داد و گفت: «سر من به جنازه قذافی را دیدم که به معرض نمایش عمومی گذاشته شده بود برای لحظه کوتاهی احساس لذت کردم. اما بعد حس وحشتناکی به سراغم آمد. دوست داشته‌ام. دوست داشتم دستگیر می‌شد و در برابر یک دادگاه بین‌المللی قرار می‌گرفت و به حاط جنایت‌هایی که کرده بود محاکمه می‌شد. دوست داشتم پاسخی برای عمو" ردیلا نه و جنایتکارانه‌اش می‌بود.»

چرا؟ برای این‌که ثریا قربانی بود. یکی از آن قربانیایی که جامعه لیبی نمی‌خواهد چیزی در باره‌شان بشنود. یکی از آن قربانیایی که اگر داستان‌های فلاکتشان برملا شود موجب شرمساری خانواده‌هایشان و کل ملت خواهد شد. یکی از آن قربانیایی که صرف وجودشان به قدری [برای جامعه] مزاحم و ناراحت‌کننده است که آسان‌ترین راه، مجرم دانستن آن‌هاست. جرم آن‌ها این است که قربانی ظلم و زور یک دیو مخوف شده بودند. اما ثریا با همه توانی که

یک دختر بیست و دو ساله می توانست داشته باشد، به شدت این را نفی می کند. او نه تنها خودش را مجرم نمی داند رؤیای روزی را در سر می پروراند که مجرمان واقعی در پیشگاه عدالت افشا و محکوم شوند. ثریا به من گفت که می خواهد شهادت بدهد. این طور به نظرش می رسید که آنچه بر سر او و بسیاری دیگر مثل او رفته بود نه منصفانه بود، نه قابل بخشودن. او تصمیم گرفته بود داستان زندگی اش را بگوید. داستان دختری پانزده ساله که یکی از روزها معمر قذافی برای بازدید به مدرسه اش آمد، از او خوشش آمد، روز بعد ربودش و سرانجام وی را، هم به آن انبوهی از دختران دیگر، به برده جنسی خودش تبدیل کرد. ثریا سال ها در اقامه شاه برج و بارو در رهبر لیبی در طرابلس، موسوم به باب العزیزیه، زندانی بود. جز لیبی که از حیث جنسی منحرف و بیمار بود هر بلایی دلش خواست بر سر آن دختر وارد کرد. قذافی با خشونت تمام با ثریای نوجوان رفتار کرد. هر بار کتکش می زد، به او تعرض و وی را بازیه انحراف های جنسی خودش می کرد. قذافی پارس بکارش ثریا را ربوده و جوانی اش را بر باد داده بود و در نتیجه، همه امیدهایش را برای شروع زندگی آبرومندان در جامعه آتی لیبی نابود کرده بود. ثریا از این واقعیت ناخ آگاه بود و مغموم. خانواده ثریا پس از مدتی غصه خوردن و گریستن بر سرنوشت تلخ دخترشان، سرانجام به این نتیجه رسیدند که او چیزی بیش تر از یک لکاته نیست و باید از خانه برود. از نظر آنها، او پاک از دست رفته بود. ثریا نمی دانست کجا باید برود و چه سرنوشتی در انتظارش است. من داستان را شنیدم اما چنان مات و مبهوت شدم، بودم که نتوانستم هیچ حرفی بزنم. زبانم بند آمده بود.

من که از شنیدن داستان ثریا حسابی یکه خورده بودم به فرانسه بازگشتم و مقاله ای در باره همین موضوع در روزنامه لوموند به چاپ رساندم، بدون این که نامی از ثریا ببرم یا هویتش را آشکار بکنم. افشای هویت واقعی ثریا کار بسیار خطرناکی بود؛ آنها، تا همین جای کار، به اندازه کافی آزارش داده بودند. اما بعداً ماجراهای ثریا مورد توجه جهانیان قرار گرفت و مقاله لوموند به بسیاری از

زبان‌ها ترجمه و منتشر شد. این برای اولین بار بود که یکی از زنان جوان ساکن در آن مکان مرموز، باب‌العزیزیه، به سخن درآمد و ماجراهای زندگی‌اش انتشار جهانی پیدا کرده بود. وب‌سایت‌های طرفدار قذافی با جوش و خروش بسیار سخنان ثریا را تکذیب کردند. آن‌ها از این عصبانی بودند که چرا سیمای «قهرمان» شان، که کارهای بسیار زیادی برای «آزادی» زنان لیبی کرده بود، باید این‌گونه ملوکوت شود. عده‌ای دیگر با این‌که هیچ توهمی در باره رفتارهای خاص «قار» اعظم» نداشتند، اما قصه ثریا به قدری هولناک بود که به سختی می‌توانستند باورش کنند. رسانه‌های بین‌المللی تلاش کردند ثریا را پیدا کنند، اما بی‌فایده بود.

من برای آن ثانیه هم در درستی داستان ثریا تردید نکردم. بعداً که مقاله‌ام در لیبی منتشر شد و منتشر شد داستان‌های بسیاری به دستم رسید که ثابت می‌کرد ثریاهای زیاد وجود دارد. پی‌بردم صدها زن جوان برای یک ساعت، یک شب، یک هفته، یا سال‌ها ربوده شده و سپس با توسل به ارعاب، تهدید یا تطمیع مجبور شده بودند به «اتاق‌های جنسی» خشونت‌بار قذافی تن دهند. پی‌بردم قذافی شبکه‌هایی در اختیار داشت که چنین «خدماتی» را برایش مهیا می‌کردند. اعضای این شبکه‌ها طیف وسیعی از افراد را شامل می‌شد: اعضای سفارتخانه‌های لیبی در کشورهای خارجی، فرماندهان نظامی، محافظان قذافی، مقامات دولتی و کارکنان «اداره تشریفات» که مأمورین اصلی و محوری‌اش عبارت بود از تهیه و تأمین زنان جوان - یا مردان جوان - برای مصرف روزانه پیشوای به اصطلاح معظمشان. پی‌بردم که پدران و شوهران لیبیایی دختران و همسرانشان را در خانه زندانی می‌کردند تا چشم قذافی به آن‌ها نیفتد. از آن‌ها شہوتش مصون بمانند. قذافی فرزند یک خانواده بسیار فقیر از اعراب بدوی [بادیه‌نشین یا صحراگرد] بود. در تحقیقاتم پی‌بردم این عرب بادیه‌نشین جبّاری بود که با توسل به تعرض‌های جنسی مستمر و بی‌پایانش حکومت می‌کرد. او دلمشغول این ایده بود که با تصاحب همسران یا دختران مردان ثروتمند و قدرتمند، وزرا و ژنرال‌های ارتشش، رؤسای دولت‌های خارجی و پادشاهان

دیگر کشورها، می تواند قدرتش را گسترده تر و مستحکم تر کند. تعرض و تملک جنسی ابزار اصلی حکومت مداری اش بود و او آمادگی اش را داشت که برای رسیدن به هدفش هر هزینه ای را بدهد؛ هر هزینه ای. هیچ حد و مرزی، هیچ خط قرمزی، را به رسمیت نمی شناخت.

اما لیبی جدید، هنوز آماده صحبت در این باره نیست. دلایلش هم تابو بودن موضوع است. با این حال، اکثر مردم لیبی به دیده تحقیر به قذافی می نگرند و خاندان روشنگری در باره حکومت چهل و دو ساله او هستند. چهل و دو سال استبداد مطلق و فساد مطلق. موقعی که پای صحبت لیبیایی ها می نشینی برای از آزار و شکنجه زندانیان سیاسی، از قساوت هایی که بر مخالفان رژیم رفت، و از شکنجه و قتل انقباضیون، سخن می گویند. آن ها فهرست مفصلی از این جنایت های سرکشانه را رایت ردیف می کنند. آن ها به طرز خستگی ناپذیری خودکامگی های مضافی، مفسادش، فریب کاری ها و دیوانه بازی هایش، توطئه گری ها و انحرافاتش را محاکم می کنند. و مصرانه خواهان پرداخت غرامت به قربانیان رژیم قذافی هستند. اما هیچ کدام آن ها نمی خواهد شنونده هیچ حرفی در باره صدها دختر جوانی باشد که از سوی قذافی ربوده شده و مورد تعرض قرار گرفته و به بردگی جنسی کشانده شده بودند. این دخترها فقط باید ناپدید می شدند یا به کشورهای دیگر مهاجرت می کردند، آن هم بی سروصدا، پوشیده در حجاب، و رازها و قصه های پندگذازان را هم برای همیشه در سینه هایشان دفن می کردند. و اصلاً چه بهتر که هرگز نمی مردند و برخی از مردان خانواده هایشان واقعاً آمادگی اش را داشتند که آن ها را ببخشند.

به لیبی برگشتم تا دوباره ثریا را ببینم. داستان های مشابه دیگری را جمع آوری کرده بودم و می خواستم در باره شبکه هایی که وظیفه تهیه و تأمین خوراک های جنسی دیکتاتور لیبی را بر عهده داشتند تحقیق کنم. در عمل معلوم شد تحقیقات در این باره کار بسیار دشوار و پرخطری است. قربانیان و شاهدان هنوز از پرداختن به این موضوع وحشت دارند. بعضی از آن ها حتی تهدید به مرگ شده اند و به شدت می ترسند. یکی از آن ها قبل از این که به صورت ناگهانی

گوشی تلفن را روی من قطع کند، به من توصیه کرد: «به خاطر لیبی و به خاطر خودتان، از این تحقیقات منصرف شوید!» و مرد جوان ریشویی که در حمل و نقل دختران جوان برای قذافی مشارکت داشت و حالا در زندان شهر مصراته^۱ تمام اوقات روز و شبش را صرف قرائت قرآن می‌کند، با عصبانیت به من گفت: «قذافی مرده است! مرده! چرا می‌خواهی در رازهای خجالت‌آورش کندوکاو بکنی و آن‌ها را هم بزنی؟» اسامه جویلی^۲ وزیر دفاع لیبی، هم موضع مشابهی داشت: «این موضوع مایه حقارت و شرمساری ملی است. موقعی که به آن بی‌حرمتی ما که در حق بسیاری از جوانان، از جمله سربازان شد، می‌اندیشم هیچ سسی جز اشمئزاز ندارم! به شما اطمینان می‌دهم بهترین کار ساکت ماندن در باره این موضوع است. مردم لیبی احساس می‌کنند دسته‌جمعی جریحه‌دار و ملوث شده‌اند، حواس و ق‌خوردن این صفحه از تاریخشانند.»

پس دو نوع جنایت ریم: جنایتهایی که باید محکوم کرد و جنایتهایی که باید همچون رازهای تاریک کشف و پنهانشان کرد. پس برخی قربانیان خوب و شریف هستند و برخی دیگر، و مایه خجالت، برخی قربانیان را باید مورد لطف و تقدیر قرار داد و به آن‌ها تسلیت پرداخت و برخی دیگر را که دردسرسازند باید مشمول قانون «ورق زدن صفحه تاریخ» کرد. نه، این پذیرفتنی نیست. داستان ثریا یک حکایت معمولی نیست. جنایت علیه زنان - که در سراسر جهان به نحو نیم‌پندی با آن برخورد می‌شود - قذیفه بیش‌پاافتاده‌ای نیست.

داستان ثریا جسورانه است و باید آن را همچون شهادت‌نامه‌ای، همچون سندی تاریخی، خواند. او این داستان، این شهادت‌نامه را به من دیده کرد. من هم آن را نوشتم. ثریا به فصاحت سخن می‌گوید، حافظه عالی‌ای دارد و نمی‌تواند به توطئه سکوت پیوندد و قصه پر غصه‌اش را بیان نکند. بی‌شک

۱. Misrata؛ شهری بندری در فاصله ۲۰۰ کیلومتری طرابلس؛ سومین شهر پرجمعیت لیبی. - م.

۲. Oussama Jouili (متولد ۱۹۶۱)؛ نظامی لیبیایی که از ۲۲ نوامبر ۲۰۱۱ تا ۲۷ نوامبر ۲۰۱۲

وزیر دفاع لیبی در دوره پساقدافی بود. - م.

هیچ دادگاه جنایی‌ای وجود ندارد که روزی عدالت مورد نظر ثریا را اجرا کند. شاید لیبی هرگز حتا حاضر نباشد رنج و درد «طعمه‌های معمر قذافی را در ذیل نظامی که خود او خالقش بود، به رسمیت بشناسد. اما حداقل، ما در این‌جا شهادتنامه‌ی ثریا را داریم. شهادتنامه‌ای که پرده از یک راز بزرگ برمی‌دارد. درست در همان زمانی که معمر قذافی در سازمان ملل طوری شق‌ورق راه می‌رفت که نگار استاد کائنات است، درست در همان زمانی که دیگر کشورها برایش فرش قرمز پهن می‌کردند و با‌های وهوی بسیار به او خوشامد می‌گفتند و درست در همان زمانی که آمازون‌های قذافی موضوعی برای کنجکاوی یا سرگرمی مردم دنیا بودند، در لیبی، در اقامتگاه وسیع باب‌العزیزیه‌اش — یا دقیق‌تر بگوییم در زیرزمین‌های در او بر اقامتگاهش — دختران جوانی را در اسارت خویش داشت که موقع ورودشان به آن‌جا صرفاً مُشتی کودک بودند.

۱. منظور از «آمازون‌ها»، محافظان مؤنث قذافی است. این‌ها در واقع معشوقه‌های قذافی بودند که در انظار عمومی در قالب گارد محافظش ظاهر می‌شدند. گفتنی است که آمازون‌ها در اسطوره‌های یونانی، نام قبیله‌ای از زنان جنگجو است که هیچ مردی را به جمع خود راه نمی‌دادند. — م.